آستان قدس
کتابخانه آستانقدس
اسم کتاب رساله واردات کریمه
مصنف
مؤلف
خطی
چاپی
سال چاپ یا تحریر عدد اوراق ۵
جزء کتب شماره خصوصی
شماره عمومی ۸۴۴۵ شماره قبض
واقف تاریخ وقف
طول عرض شماره صفحات ۱۰

[illegible] گفت وگوی روی همت بجثوث جستجوی او ردند وقدم همت
[illegible] دو ربیت الاحزان دنیا ماتم نفس داشتند وجمیع متعلقات
[illegible] تحمل مکاره وتجرع کاسات بلیات شعار خود ساختند وبعد از
[illegible] حنه بعض
[illegible] ده ودانسته را از لوح ضمیر بشستند باید انکه در صف افلاس
مفلسان [illegible] وباخاک نشینان راه کذر نسمات عنایت معرض نفحات
الطاف توانند کرد وبافشاء آثار سابقان عرصه ولایت خضر صفتان بادیه هدایت از ظلمات طبیعت را
بعین الحیوة حقیقت توانند برد واز منهج حکمت میاه لباب علوم حقیقیون که شمر مشهود اسرار ومطالعه
اخبارات اختراف توانند کرد واز تکلف حفظ اصطلاحات عقیم کشال مستعارات که از اسطار دلو
سمع وادلاء تعلید در چاه خیال هر ضلال انساب میاف مستغنی کردند واز نتایج آثار فیضان انوار
کشف سری وروحی بهره مند توند واز کوف عیش مکدر بعقص حسی منسلخ کردند وبنفحات ملکوت واخلاق
الهی وجوه طیبه زنده ابد کردند رزقنا الله وایاکم ما شرمتا صداد لبابه واوردنا موارد مشاربه صفایه
انه قریب مجیب

رسالهٔ بسم الله الرحمن الرحیم واردات کریمه

رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی ای مرهم
جراحت هر دل ریش وای مونس وراحت هر درویش ای کرمت دستکیر هر بیچاره وای رحمت
پای بند هر آواره وای خواطف غیرتت بعبابر قدسیان را از ملاحظه اسرار جمال تو بردوخته وای
عواطف رأفت هزاران شمع در کوشهٔ دل هر شکسته برافروخته ای آثار نفحات لطفت سرمایهٔ هر فتوحی
وای هبوب نسمات فضلت راحت جان هر مجروحی ای نسیم صبح وصالت امیدگاه سوختگان آتش فراق

وای زلال

باز بینی شد ۱۳۷۱ ش
۸۴۳۵۴
باز بینی شد ۱۳۵۳ خ

[illegible]

وای زلال دریای فیضان حیات بخش جشنکان بادیه اشتیاق وای بوارق الطاف عنایت
عذرپذیر هر بی عذری کریما وپادشاها تاب دیدهٔ مهجوران بادیه محبت نداریم وبوز سینهٔ مهجوریان بادیه محنت هجران
که قوای افعال ما را از ناشایست صحبت دنیا وآیت طاغوت مصون ومحفوظ دار وپرده اوبار بندار
از راه این ضعیفان بمقدار بردار وآیینهٔ دل ما را بصیقل عنایت از زنگ ناس غبار اغیار پاک کردان
کریبان لباس غفلت را بصولت انوار هدایت چاک کردان سیمرغ روح را که طایر هوای عالم
غیبست در جولانگاه فضای ساحات قدس سرور دولت قرب کرامت فرما نفس ضعیف را که محابس
آستان جبروتست بر کوشهٔ بساط انس تشریف حضور ارزانی دار الهی مسجونان سجن طبیعت را از
عذاب آلام نیران حرمان نجاتی بخش ومحبوسان قیود شهوت را از محنت بند غفلت وهوا
خلاصی ده الهی نواختهٔ لطف تو هرگز نمیرد واندا ختهٔ قهر تو را کس نتواند که برگیرد الهی بحق عاشقان سوختگان
آتش محنت هجرانیم به نسیم عنایت تو حقیقان خود را بنواز تشنگان بادیه دردو حرمانیم کار ما را ساز
الهی افتادگان چاه طبیعیم بعنایت به جلت دست ما گیر الهی رنجوران امراض غفلتیم شربتی ده
مجروحان ضروب بلاییم مرهمی نه ایستادگان آستانهٔ ذلت ندم قطعیتیم عذر ما پذیر روح
مقدس سید انبیا محمد وسلطان اولیا علی علیهما السلام بصلوات زاکیات معطر ومنور گردان
وآثار فیض اهل بیت تهار که ملوک حقیقیه عوالم اند بر مفارق احوال سالکان راه دین وطالبان
متصدقین باقی دار ای عزیز روندگان این راه بدو قسم اند راکبان مرکب هوا وسالکان
منهج رضا ولایت حکمت وثمار اهل رضا غفلت وبدبختی غفلت وبدبختی غافل را بهاویه رساند
حکمت ورضا عاقل را برسند قرب نشاند بدایت سعادت ترک عادتست زاد راه کعبه مقصود

عبارت از آنست ترا موزند و از خشونت کفت و کوی روی همت بخشونت جستجوی آورند و قدم همت
بر سر راحات و لذات بدنی زوند و در بیت الاحزان دنیا ماتم نفس بداشتند و جمیع متعلقات
عقبی را نابود انکاشتند و در بادیه طلب تحمل مکاره و تجرع کاسات بلیات شعار خود ساختند و بعد از
حصول توحید علمی به تحصیل توحید عینی پرداختند یعنی اشنیده و دانسته را از لوح ضمیر بشستند بامید آنکه در صف اهل
معراج من اثر هوای علی هواه توانند باخت و با خاک نشینان راه کذر نسمات عنایت معرض نفحات
الطاف توانند کرد و با قفای آثار سابقان عرصه ولایت و خضر صفتان بادیه هدایت از ظلمات طبیعت را
بعین الحیوة حقیقت توانند برد و از منهج حکمت میاه لباب علوم حقیقیون که شمر شهود اسرار و مطالعه
اخبارست اغتراف توانند کرد و از تکلف حفظ اصطلاحات عقیم که مثال مستعارست که دلو
سمع و ادلاء تقلید در چاه خیال بر ضلال اسباب میافت مستغنی کردند و از نتایج آثار فیضان انوار
کشف سری و روحی بهره مند شوند و از کسوف عیش بکدر منغص حسی منسلخ کردند و بنفحات ملکی و اخلاق
الهی وجوه طیبه زنده ابد کردند رزقنا الله و ایاکم ما نشر مقاصد او لیائه و اوردنا موارد اصفیائه
انه قریب مجیب

رساله واردات کریمه

بسم الله الرحمن الرحیم

رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی ای همه
جراحت هر دل ریش وای مونس و راحت هر درویش ای کرمت دستگیر هر بیچاره و ای همت
پای بند هر آواره وای خواطف غیرت بصایر قدسیان را از ملاحظه اسرار جمال تو بر دوخته و ای
خواطف رأفت هزاران شمع در کوشه دل هر شکسته برافروخته ای آثار نفحات لطف سرمایه هر فتوحی
و ای هبوب نسمات فضل راحت جان هر مجروحی ای نسیم صبح وصالت امید دل سوختگان آتش فراق

وای زلال

باز بینی شد ۱۳۷۱ش

۱۴۳۵ع

باز بینی شد ۱۳۵۳خ

از الطاف وادی الطاف خموده تابش

وای زلال دریای فضلت حیات بخش جنکان بادیه اشتیاق وای لوامع الطاف عنایت
عذر پذیر هر بی عذری کریمه باد شاها آب دیده مهجوران بادیه محبت تقاضای سوز سینه بادیه محنت هجران
کرد و اوان افعال ما را از ناشایست حیثیت دنیا بیت طاغوت مصون و محفوظ دار پرده او بار پندار
از راه این ضعیفان بمقدار بردار آیینه دل ما را بصیقل عنایت ز ادناس غبار اغیار پاک کردان
کریبان لباس غفلت را بصولت انوار هدایت چاک کردان سیمرغ روح را که طایر هوای عالم
غیبست در جولانکاه فضای ساحات قدس سر در دولت قرب کرامت فرمای نفس ضعیف را از مجاز
آستان جبرونیت برکوشه بساط انس تشریف حضور ارزانی دار الهی مسجونان سجن طبیعت را از
عذاب آلام نیران حرمان نجاتی بخش و محبوسان قیود شهوت را از محنت بند غفلت و هوا
خلاصی ده الهی نواخته لطف تو هرگز نمیرد و انداخته قهر ترا کس نتواند که برگیرد الهی کو حقیقان
آتش محنت هجرانیم به نسیم عنایت کو حقیقان خود را بنواز تشنکان بادیه وردیم ما نیم کار ما را ساز
الهی افتادکان چاه طبیعیم بعنایت به حلیت دست ما کیر الهی نخوران مراقب خانیم شرق و
مجروحان ضروب بلاییم مرهمی نه استادکان آستانه ذلت دردیم قطعیم عذر ما پذیر روح
مقدس سید انبیا محمد و سلطان اولیا علی علیهما السلام بصلوات زاکیات معطر و منور کردان
و آثار فیض اهل بیت تهارا که ملوک حقیقیه عوالم اند بر مفارق احوال سالکان راه دین و طالبان
متصدقین باقی دار ای عزیز روندکان این راه بدو قسم اند راکبان مرکب هوا و سالکان
منهج رضا ولایت و حکمت و نار اهل رضا غفلت و بدعت غفلت و بدعت غافل را بهاویه رساند
حکمت و رضا عاقل را بر سند قرب نشاند بدایت سعادت ترک عادت است زاد راه کعبه مقصود

ارادت است اصل سلوک و دو چیز است صدق اقوال و حسن افعال صدق اقوال نتیجهٔ قطع علایق
و حسن افعال نتیجهٔ تزکیه از خلایق رفعت جناب عز سرادقات کبریا از تصور خسیس همتان مزابل
بهیمی دور است و طمع دخول و عروج بسدهٔ اوج فلک جلال با لوث جنابت اخلاق و صفات
بشری غرور است و علم و عمل اساس اسم و رسم است و این هر دو غذای جسم و نفس است تا ما را
بازار طریقت معامله جز با دل نکند عیاران عالم حقیقت جز در کوی دولت منزل نکنند زیرا که بوی
ظاهر رنگی است باطن است حقیقت این دلی داند که نور الهی در وی متوطن است تا کی تردد میان غفلت و سهو و نسیا
الحیوة الدنیا لهو و لعب تا کی تراز بناهی بر ستانه سرا کی در نیابی و دنیا دام اغیار است و عقبی محبان
منزل ابرار و آنکه قدم بر هر دو زد محجوب است بندگی اخلاص نفس از شر هوا حاصل کن و هر که عزوی
کردی نهو فنا مسام است شاهد این قضیه تحمل محن و ذکر مدام است میراث اهل دنیا وبال و حقارت است میراث
اهل حق کفتار و کردار است نصیب عالم میراث از دنیا کفتار آمد و حق عارف کردار نتیجهٔ کفتار
عز دنیا و حاصل کردار قرب مولی معتبر در بند روایت است و محقق مراقب درایت عمل فقیه بموجب فتوی بود
و حال فقیر بحکم تقوی بود اصل آن نقل و حکایت و منبع این الهام و عنایت نقل و حکایت مورث [illegible] در جسم
سؤال و حساب الهام و عنایت سبب رفع حجاب سیر مسافران در اماکن جهان است و سیر عارفان در عرفان
جان است غافل سخن از تعبیهٔ درج اسعار گوید عارف در سیر معانی گنج اسرار جوید هر که در دریای
ساحت نکرد مطالعهٔ جواهر غیب و شهادت نکرد حیوة صوری مدت صوم رجال و افطار این قوم
بشربت وصال است آن را که ز بودهٔ غم آب دهان است کی طاقت مجلس انس عاشقان است غافل
توان کرد می بمال داند و عاقل با مثال آنجا که نظر محقق است وجود مال و بال است و رؤیت اعمال بسلاسل

سیاران متحدثین صح

اخوانی بدانید ... و ارادی خلاص نفس ... که طاعت محمود و مبارک ... از آنها

صعلوک الفقیر الذی لا مال له صح

و انکسار و شعار فقیر ترک امال است مسکین حریص اگر همه دنیا دارد درویش است خوشا وقت صعالیک که
در صفت سابقان راه سعادت از همه در پیش است مقصود تحصیل از جمع مال غرور و راحت است
عزت در ترک و راحت در فراغت است دنیا زندان مردان است و تعلق بند راه جوانمردان است
هر کرا از بند آرزوی خلاص است کلید نجات او صدق اخلاص است صدق آن است که اگر دار بی
نماید و اخلاص آنکه از غیر حق مبرا آید بندگی را غرض کرامت است و منتهی طالب استقامت ظهور کرامات
مجرد استدراج اهل حرمان ثبوت استقامت سراج معراج ارباب ایقان صبر بر بلا نشان محبت است
و تحمل در جفا بیان مودت محب وفای مودت از دوست نیازارد و جفای محبت عشق تمام شده را
باز آید سماع حصول فهم خطاب است و وجد حصول ذوق جام جواب جوش واجد از غلبهٔ یار
اشارت است بهمت سامع بحکم قصور عبارت ذکر جناح طالبان است و فکر میدان کاملان همای
همت سالک جز بر قلهٔ قاف قربت نشیند مبین عیان کامل اثر قرب و بعد نبیند محک اختیار
اسباب طهارت است و مراقبه استفتاح ابواب بشارت طهارت تخم نجات و بشارت نور حب
درجات تمکین انفصال قبول تأثیرات و تلوین انصباغ محال تقدیر متلون گاه محمود و دو گاه مذموم
متمکن میان دو دریا برزخی موهوم شاکر آن است که نعمت را آینهٔ منعم سازد و کافر آنکه از لذت نعیم
به منعم نپردازد تسلیم دل از خویش برداشتن است و تفویض امر علت با حکیم گذاشتن هر که بار هستی بینداخت
بمنزل بقا رسید و آنکه کار با او گذاشت شربت لقا چشید حضور ثمرهٔ غیبت و غیبت نتیجهٔ حضور است
جمال لذت وصل نزدیک است و از حقیقت دور محو ظهور وفای عهد است و صحو سرور القای نقد نهان
وفای عهد قربت بدایت القا نقد وصلت تجرید دام و دانه گذاشتن است تفرید در خرمن بها

ازراه بردباشتن رسیده وام ودانه از غم آزاد است و برنده بهانه درعین بلا شاد است
ذوق مرگ بغرار است و ذوق محک اختیار نشان شوق سیر الی الله و بیان ذوق فنا فی الله
الله بدیدار نظر است منتج خلاص است و مطالعه نهایت ثمر اخلاص خالص را حال شکر مخلص را
مقال عذر مستدر راحت است و قناعت خزانه غنا طلب راحت عذاب است جستن غنا عنا جستن
رعایت مسکنت سراج عنایت و مقید بند این مطلق عرصه ولایت حیا زاده شهود تقصیرا
دیبرورده وجود توقیر اگرچه مشاهده آن مقدح نار ندامت و ملاحظه این موت نتیجه
کرامت حرمت مرکب سایر است و همت جناح طایر مرکب سایر در ویرانه دنیا بماند همای
همت طایر بدام و دانه جیفی فرو نیاید مال و جاه و معیت و تقلید چهار سد است میان مراد و مرید
هر دل که از او ناس این چهار طاهر است آثار نور قرب بر جبین او ظاهر است نفس در و ...
قطب آسیای عبادت و پاس خوف و رجا و مرکزش عزم و وفا و زینتش حلم و حیا و سلاح حسن
صبر و صفا و کمالش تسلیم و رضا و جودش هدف سهام جفا و بلا خوف و رجا منتج امن
امان عزم و وفا مثمر نعیم جنان حلم و حیا موجب ستر و غفران صبر و صفا معرج همم و اجرا
تسلیم و رضا موصل روح و ریحان جفا و بلا قواعد سریر ایمان ملازمت ابواب خدمت رسم
عابدان است و محافظت آداب حضرت شیوه عارفان جای عابد درجات جنت و مقام
عارف منازل قربت آنجا خلعت قبول و رضا پوشند اینجا شراب انس در بزم لقا نوشند
هر دل که قوت او خیر یاد دوست بود رنجور است طالب نام و کام از دوست قربت مهجوران
شعار حال رنجوران زاویه احزان نومیدی بین و شعار وقت مهجوران بادیه هجران دلخراش بین

رنجوران درد فراق را از نسیم صبح وصال شفا و مهجوران کلبه اشتیاق را از نسیم ضعف اتصال
روح و صفا خارزار قضا چون سفره عطا باز کردند لایق هر واردی نواله از آن ساز کردند
خرقانی از آن خوان وردی دید که بقای آن با بقای خداست همدانی گنجی یافت که از عقول
و افهام مبراست ظهور سطوت جلال و جمال حاجب کمال حال شیخ خرقانی شد روز لطایف
جمال و جلال جار بر سر درویش همدانی گشت عجب جایی که گنج سعادت آید برین درگاه ریخته و کوروار
عمای غفلت از این دولت گریخته و با قیود مالوفات در دام هوا آویخته هر که از خلع
سعادت است علاج درد او ترک عادت است و هر که طالب این درگاه است از او تحفه
او دل آگاه است و اساس این امر دل بیدار است و آلت آن نفس در کار و نهایت آن ترک
اسرار اول حلیه تائبان است دوم توبه عابدان است سیم شیوه سابقان است و ... ابدال
تائب را بحلل قبول و غفران مزین گرداند و نفس در کار عابد را بدار النعیم و رضوان رساند و در
اسرار شائقین با روح و ریحان را در مقعد صدق نشاند ملاحظات سالک از راه بصر سمع بود و ملاحظات
عارف از راه سمع بصر بود بصر سمع از الواح اطوار حروف صور معانی خواند سمع بصر در اطوار
تا بشهود معانی صور داند از صور معانی سر قدر گشاید و از معانی صور سر قدر نماید قدر سر سالک را
بمنزل عرفان رساند و سر قدر عارف را در بحر هیمان غرق گرداند یکی در مخزن رتق تفاصیل اسرار
بر صفحات الواح مظاهر میخواند و یکی بملاحظه ازهار اشجار ریاض فتق باده جام آثار تجلیات
از حمل حقیقت فرو میماند محبان را خطاب فنا گشت و عارفان را ظهور غافلان را ظلمت
حجاب آمد و عاقلان را نور دل عاشقان از خوف حجاب بود و غم عارف از فهم خطاب

آنچه عاشق را مانع وصال است عارف را آینهٔ جمال است محب را ملاحظهٔ خلق عذاب است
و مشاهدهٔ حق حجاب مشاهده بهمان باند و عذاب ملاحظه هجران و آنکه از قید
این هر دو خلاص یافت مبارز این میدان حجاب روی دوست عبارت است از هر چه
جز اوست چون غیر او عدم است حاصل شد حجاب عدم است بیگانه در عین اشراق حضور
پس پردهٔ پندار نشیند یگانه در مرآت هر چیز نور آفتاب بیند و دل حضور مجلس انس را زینت
کرد در قصد رفیق اعلی قدم او کش بر هواست سلامت ولی است که از اجل مبرا بود و آینه
دلش خورد از لی مصفا بود آنها که از اهل سجاده و خرقه اند از خبث نفس و جسم ابنا آخرت
و نه در دایرهٔ خلق از اسم و رسم ایشان را اثری ظهور ... این سعادت بیدار کنندهٔ حقیقت
جوانمردی است و جنایت و اصطفاک لنفسی ... که و خوردیست اگر ... بسال ... ماه افزون
بودی موسی در نبوت تابع هارون بودی رؤیت خلق مرض دل است و یاد حق شفا
و این صحبت صورت نبندد الا بحل و عقد جفا سخن مقلد حاصل خشم و گوش است و کلام
محقق نتیجهٔ دل تیز هوش حصول آن سبب تکرار شام و صبوح و ظهور این بواسطهٔ صفای
نفس و روح عمارت تکرار مثمر لطایف نطق و صفای اسرار لطایف در صدف نطق گوهر ست نطق
ناطق طلب جاه کند و رؤیت جمال صادق دل مرده را آگاه کند هر که دیدن او دل را تباه نکند سخن
او دین را تباه کند تخویف و اخطا بفوت اقوال بود و تحذیر عارف بصحت اعمال تأثیر عمل
مرضی به از هزار قول بی کردار چوب کج را بمباشرت فعل راست توان کرد نه بگفتار متابعت
غافل ندا است و مخالفت جاهل سلامت این هر دو را از آن هر دو ندیدند بضلالت اید

[illegible]

گرفتار

گرفتار گردیدند و متابعت کامل استغنا است چنانچه سلیمان داود را بود حاصل شد حسرت و نتیجهٔ
سلامت عزت و ثمرهٔ استغنا قرب کار نیکان و یار نیکان حلیهٔ ایمان است طالب این سعادت
درد بی درمان است هر که چارهٔ این درد ساخت موافق است و آنکه از خود بدین پرداخت منافق
است موافق تخم اندازد و از فساد نترسد و منافق به ذرع و سعی از حصاد بر سد موافق از نیکان شد
خلق آسوده است و از خطر راه ترسان منافق از مکر الله ایمن است و از کید خلق ترسان رویت
اسباب بند راه سالکان است و هر که از این بند خلاص یافت از تابعان العزیز خونابهٔ دل
در نهان نهفتن به از در سخن زدن تا اهلان ... نیکی کردن مرتبهٔ خلافت است و نیکی دیدن مظنهٔ
آفت خنک آنرا که چشم از خود بر دوخت و هر چه داشت در دید باش فنا بسوخت سینه هر گنجی
سرادق آرزو جای هر کس آن شرح کند که در ادب روی گشاده و زبان بسته دشمن را کند
دوست تخم نیک در زمین بد انداختن از نشان خامی است و از بد گهر چشم نیکی داشتن از نا تمامی
صحبت عارف قوت است و مصاحبت احمق مغبوت آن را غنیمت آید حاصل آنکه مرغ جبین او
بدام قرب واصل است و دیوان احسان که جمیع محامد را شامل است چون از زوال فعل بر حذر باشد
ریسمان باطل است ... معقول ... به پیرایهٔ اسرار رحمت عاطل است کشش با کوشش هم خانه است
و طالب کشش بی کوشش از خرد بیگانه است هر که ظاهر خود را بلباس کوشش بیاراست نسیم صبح عنایت
کشش از مشرق گریبان او بر خواست بنور آفتاب یقین مشاهده کرد که آن محض عطا است و اینجا بحقیقت
بدانست که آن خواست از کجا خواست تدبیر جاهل حصار است ... بنیاد و نفس کامل آزاد را بنده کند
و بنده را آزاد و غافل ... بدرم خرد و عاقل آزاد با جان ... عاقل بقدم همت بود و ظن کامل بجا

عرفان روی و چشم هر کس آینه سرّ اوست صاحب دیده در آینه همان بیند که در اوست هر که از اهل
فطنت و کیاست است این بشارت او را مفتاح فراست است علوم و تحصیل عمل است و نفایس
فائده اجل غافل از این اسیر شهوت است و جاهل از آن محبوس کسل ذرهم یاکلوا و یتمتعوا و یلههم الامل
تابع انعام و افضال حضرت جبار در حقیقت از خطر استدراج بر بار هر که از سرّ این آیت آگاهست
درو رود نعیم از نار آن حضرت بر حذر است حقیقت دو چیز در حدّ وصف نگنجد و میزان عقل ثمره آن را
نتواند که بسنجد خسارت حال اهل هوا و جلالت مقصد آمال اهل تقوی عقل زمام اهل سعادت
است و هوا مرکب اهل ضلالت فهم خزانه علم است و علم راه بر اجمال مال زینت غافلان
دنیا بازار طالبان کمال طلب عزّ و غنا در خفت برگ و بار آن اندوه و غنا قناعت و غنیمت کنج
تهنیت ما از دل آن طمع و قید شهوت رهی راه بدان نه دانی هر که ابقای وجود او سبب فنات سرور او
به نعیم عیش خطات ظلمت حرص هوا ملوک را خوار گرداند حشمت صبر و تقوی بنده کار اسیر عزّ
نشاند زینت اهل صفا حلم است در حالت جفا طوق طرح اهل وفا صبر است نزد سطوت ارباب
بس پرده غیب و محجوب بسته قید ریب و وجود شاهد عین غیب الغیب نور هدایت طالب از مطلوب
بر ساند برق عنایت محجوبان را از قید رهاند چون اسما بر جوارت جز مسمّا نماند کلّ شیء هالک الا
وجهه محقق این را داند اهل تقلید و وهم خبر از این نماید جوع و صمت و عزلت و بیخوابی ارکان
عبادت که کنج ولایت جز در او نیابی هر دل که مرض امراض اصرار است معجون تریاق او مرکب
از این چهار است نتیجه اول فنای شهوت ثمره دوم صفای ارادات حاصل سیم سلامت از آفات محصول
چهارم مطالعه آیات علم و سخاوت و تقوی پیرایه اهل سعادت است خوش آن وقت که او را آن است

عادت است

عادت است زاد درویش یقین است او ثروت زینت اهل ضلال ضد آینه دنیای مؤمن برای آخرت
و دین منافق مبتذل آن نعمت آب روان است و دولت سایه گردان طامع ثبات از آن هم در حقیقت
مغرور و قانع کفاف از آن پیوسته مسرور محنت بگذرد به از دولت ناپایدار زیرا که رنج
آن عقب راحت است و بر گذاشتن این موروث حسرت فرح غافل در حالت ظهور بلا بود
و فرح عاقل در اوقات رجا مسرور لذات عیش از سر تقلب احوال غافل است و از نعیم فانی
زود رنج حقیقت عاقل دنیا معشوق زاغبان است و عاشق تارکان هر که او را قبله ساخت جان
و ایمان در باخت و هر که نظر از او بر داشت علم عزّ برافراشت حرص در دنیا منتج درکات دوزخ است
آخرت مثمر درجات این موجب قرب جوار رحمن و آن موروث کرب و شقاوت و حرمان عزّ
عقبی تا بجوئی نیابی و عزّ دنیا نه بینی تا روی از وی بر نتابی دنیا منزل غرور است و قنطره
عبور محبوب فاسقان است و معشوق کافران مزرعه طالبان است و مزبله عارفان بی وفا
نعمتش چون باد بگذرد و بقای راحتش چون خواب ناپایدار و عذاب حسرت عاقبتش بی شمار خاک
نهایت عمارتش ویرانی و جمعی که حاصل فرورش پریشانی سقف این خانه از چوب بلا و فرش نعمتش
رنج و عناد اساسش برگذر سیل فنا سکان او هدف سهام حوادث و آفات و تجدد
نمک ریش جراحات کدام عزیز به صحبت او رسید که خوار نگشت و کدام پاک موافقت او کرد که مردار نگشت
کدام تیره روزگار با این سعادت خوی گرفت که آبرویش بر نریخت کدام خیره کردار هوای او در سر
گرفت که خاک فنا بر فرقش نریخت از جام کام او شربتی که نوشید که هلاک نشد خلعت لطف او که
پوشید که با صد تغییر با خاک نشد بغوایل زخارف این بیوفا که شاد شد که بزبان نگشت بر آرام

دولت نما او که گذر ساخت که عبرت جهان گشت کجا اند آن هواپرستان غافل که عنان نفس
اماره را در میدان مخالفت فرو گذاشتند و تقدیم فرمان شیطان را برامر حق روا داشتند
کجا اند آن فاجران جاهل که از شراب غروره دنیا مست و مغرور گشتند و از دنائت همت بلندایت
مگر این ویرانه مردار سر در گشتند و نقد سرمایه عمر عزیز را بر سر این خاکدان تیره در باختند
و از غفلت و آمال کاذبه بکتاب سعادت ابدی نپرداختند **مناجات** ای داننده رازهای نهانی
وای بینا کننده گنجهای حقایق معانی ای علیمی که مکنونات سرایر و ضمایر همه دانی وای کریمی که بفیض
رشحه از دریای جود جبر کسر همه توانی الهی چنانچه بکلید عنایت در خزانه رحمت گشادی و بمقتضای
جود تاج وجود بر سر ما نهادی و بکمال فضلت قفل محبت دنیای غدار بعنایت بی علت از
دلهای این سرگشتگان تیه غفلت بردار و بنقش آخر نظر رحمت که حضور لطفی صاحب دولت مخصوصه
است از حال ما دریغ مدار چنانچه فرموده یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق
قبلا یعرفنی طرفه واعرفه بعینه واسمه وما فعلا وانت عند الصراط معترضی فلا تخف
عثرة ولا زللا اقول للنار حین توقف للعرض ذریه لا تقربی الرجلا ذریه لا تقربیه
ان له حبلا بحبل الوصی متصلا اسقیک من بارد علی ظمأ تخاله فی الحلاوة العسلا
الهی چون مارا دست بر بضاعت ایمان ما مکار الهی در شب وحشت گور رشحه عفو از فیض سحاب کرم برسان
و پناه ما گردان در روز نشور امید ما نومید مگردان و بقبایح افعال ما سیاه مگردان یا اکرم المسئولین
و یا رجاء المؤمنین برحمتک یا ارحم الراحمین تمت

رساله درویشیه

۲۱۴۲۶

کتابخانه آستان قدس
اسم کتاب رساله درویشیه
مصنف
مؤلف
خطی
چاپی
سال چاپ یا تحریر ...... عدد اوراق ۱۱
جزء کتب ...... شماره خصوصی
شماره عمومی ۸۴۴۶ شماره قبض
واقف ...... تاریخ وقف
طول ...... عرض ...... شماره صفحات ۱۱

رساله ...

بسم الله ...

الحمد لله حق حمده والصلوة علی خیر خلقه محمد وآ...
یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة من ...
للمؤمنین حضرت عزت عز شانه میفرماید که ...
دلهای مؤمنان فرستادیم تا هر آیتی از آیات کلام الله و هر حدیث از لطایف جبار
دوای علتی و شفای مرضی از امراض معنوی و مزیل سقمی از اسقام قلبی و سری در روحی گردد چون مواد
امراض معنوی باطنی مختلف بود نتایج اخبار و آیات و آثار هم مختلف آمد تا آنچه قومی را سبب سعادت
گشت قوم دیگر را همان معانی سبب شقاوت آمد و ازین جهت بود که صحبت رسول ص در وجود مبارک او
سبب رحمت جهان و جهانیان بود بعضی را مضل و بعضی را هادی و بعضی را سبب هدایت ابدی و بعضی را
شقاوت سرمدی چون ثلاثه ملعونه و اتباع ایشان و آنکه حضرت رسالت ص فرموده رب حسنة یعملها الرجل
لا یکون له سیئة اضر علیه منها و رب سیئة یعملها الرجل لا یکون له حسنة انفع له منها
اشارت بدین معنی است و این معنی نزد ارباب قلوب مقرر است که هر طاعتی که آن سبب عجب و کبر و غرور
در باکردد عین معصیت است و هر معصیتی که آن طالب را در مقام اعتراف و اشکنات و عذر حقیقت کشد او
طاعتی مغفرت است **ای عزیز** بدانکه حق جل و علا آدمی را از دو جوهر مختلف آفریده است جوهری لطیف نورانی
که آن را روح خوانند و جوهری کثیف ظلمانی که آن را جسم گویند و هر جوهری ازین دو جوهر غذائی و
مرضی است و هر مرضی را دوائی خاص است چنانچه غذای بدن نان و آب است غذای دل و روح
ذکر و محبت و معرفت حق است و علامت مرض هر جوهری ازین جواهر روحانی و جسمانی آنست که بسبب مواد

دولت نما او که گذر ساخت که عبرت جهان گشت کجا اند آن هواپرستان غافل که عنان نفس
اماره را در میدان مخالفت فرو گذاشتند و تقدیم فرمان شیطان را برامر حق روا داشتند
کجا اند آن فاجران جاهل که بشراب غرور دنیا مغرور گشتند و از دنائت همت بلذات
مکدر این ویرانه مردار سر در گشتند و نقد سرمایه عمر عزیز را بر سر این خاکدان تیره در باختند
و از غفلت و آمال کاذبه بکتاب سعادت ابدی نپرداختند **مناجات** ای داننده رازهای نهانی
وای پدید آورنده گنجهای حقایق معانی ای علیمی که مکنونات سرایر و ضمایر همه دانی ای کریمی که بفیض
رشحه از دریای جود و جبر کسر همه توانی الهی چنانچه بکلید عنایت در خزانه رحمت گشادی و بمقتضای
جود تاج وجود بر سر ما نهادی و بکمال فضلت قفل محبت دنیای غدار بعنایت لا علت از
دلهای این سرگشتگان تیه غفلت بردار و در نفس آخر نظر رحمت که حضور لطف صاحب دولت مخصوصه
تست از حال ما دریغ مدار چنانچه فرموده یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق
قبلا یعرفنی طرفه واعرفه بعینه واسمه و ما فعلا و انت عند الصراط معترض فلا تخف
عثرة و لا زللا اقول للنار حین توقف للعرض ذریه لا تقربی الرجلا ذریه لا تقربی
ان له حبلا بحبل الوصی متصلا اسقیک من بارد ظما تخاله فی الحلاوة العسلا
الهی حرمان رو ت بر بضاعت ایمان ما مکار الهی در شب وحشت گور رشحه عفو از فیض سحاب کرم مونس
و پناه ما گردان در روز نشور امید ما شوم قبایح افعال ما سیاه مگردان یا اکرم المسئولین
و یا رجاء المؤمنین بجمتات یا ارحم الراحمین **تمت**

رساله درویشیه

بسم

باز بینی شد ۱۳۵۳ خ

باز بینی شد ۱۳۵۳ خ

۲۱۴۲۶ خ

رساله درویشیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حق حمده والصلوة علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین **اما بعد** قال الله تبارک و تعالی
یا ایها الناس قد جائتکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور و هدی و رحمة
للمؤمنین حضرت احدیت عز شانه میفرماید که ما خداوندیم احکام آیات کلام مجید را بجهة شفای
علتهای مؤمنان فرستادیم تا هر آیتی از آیات کلام الله و هر حدیث از لطایف اخبار نبوی
و اهل بیت او شفی مرضی از امراض معنوی و مزیل سقمی از اسقام قلبی و سری دردی گردد چون مواد
امراض معنوی باطنی مختلف بود نتایج اخبار و آیات و آثار هم مختلف آمد تا آنچه قومی را سبب سعادت
گشت قوم دیگر را همان سخن سبب شقاوت آمد و ازین جهت بود که صحبت رسول ص و وجود مبارک او
رحمت جهان و جهانیان بود بعضی را مضل و بعضی را هادی و بعضی را سبب هدایت ابدی و بعضی را سبب
شقاوت سرمدی چون ثلاثه ملعونه و اتباعهم و آنکه حضرت رسالت ص فرمود حب حسنة یعملها الرجل
لا یکون له سیئة اضر علیه منها و حب سیئة یعملها الرجل لا یکون له حسنة انفع له منها
اشارت بدین معنا است و این معنی نزد ارباب قلوب مقرر است که هر طاعت که آن سبب عجب و کبر و غرور
در یابد عین معصیت است و هر معصیتی که آن طالب را در مقام اعتراف و استغفار و عذر گذارد در حقیقت
طاعتی معتبر است **ای عزیز** بدانکه حق جل و علا آدمی را از دو جوهر مختلف آفریده است جوهری لطیف نورانی
که آن را روح خوانند و جوهری کثیف ظلمانی که آن را جسم گویند و هر جوهری از این دو جوهر غذائی و
مرضی است و هر مرضی را دوائی خاص است چنانچه غذای بدن نان و آب است غذای دل و روح
ذکر و محبت و معرفت حق است و علامت مرض هر جوهری ازین جواهر دو گانه جسمانی آنست که بسبب مواد